

ترسیم چرخه عدالت در شاهنامه

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۱۳

تاریخ تأیید: ۸۷/۹/۱۷

طاهره عزیزی*

ادبیات ایران زمین، چه شعر و چه نثر، بخش مهمی از تاریخ، فرهنگ و اندیشه جامعه را بازگو می‌نماید. شاهنامه فردوسی، یکی از منظومه‌های ادبی ایران و جهان می‌باشد که اندیشه سیاسی در ایران باستان و الگو شاهی آرمانی را جست‌وجو می‌کند. یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم در آن، عدل و داد است که در نظام سیاسی مطلوب، تحقق می‌یابد. با نگاهی به چرخه عدالت که به سنت ایرانی بر می‌گردد ارتباط بین مؤلفه‌های این چرخه در شاهنامه، مشهود است که با ترسیم آن و برقراری ارتباط بین مفاهیم در شاهنامه، بخشی از اندیشه‌های سیاسی موجود در شاهنامه بررسی می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، عدالت، اندیشه سیاسی، شهریار، آشا

فردوسی، شاعر حماسه سرای بزرگ ایران در قرن چهارم و اوایل سده پنجم هجری قمری می‌زیست. او شاهنامه منثور ابومنصور محمد بن عبدالرازق را به نظم در آورد. شاهنامه در زمان سلطه عرب‌ها و حضور ترکان به نگارش درآمد. قبل از ورود به بحث چرخه عدالت در شاهنامه، به برخی از واژگان و مفاهیم کلیدی این اثر حماسی اشاره می‌شود. شاهنامه، منظومه‌ای برگرفته از آیین زرتشتی است که مفاهیم موجود در آن، به طور منظم و دوبه‌دو، در برابر هم قرار دارند؛ مانند خیر و شر، روشنی و تیرگی، راستی و دروغ.... براساس همین دوگانگی، گیتی و هر چه در آن است، دوگانه می‌گردد. درنظام سیاسی که فردوسی مطرح می‌نماید و منبعث از این دیدگاه، دوگانگی خود را در قالب نیکی و بدی نمایان می‌سازد، دو قلمرو اهورا مزدا و اهریمن ترسیم می‌شود. که برای اداره امور نیاز به نظام سیاسی دارند که این نظام در قالب شهریاری نیک (نظام سیاسی مطلوب) و شهریاری بد (نظام سیاسی نامطلوب) تجلی می‌یابد. حال این دو شهریاری را به طور اجمال توضیح می‌دهیم.



شهریاری نیک: شهریاری نیک فردوسی به صورت آرمان دست نیافتنی نیست. نمونه‌های آن را به خوبی شرح می‌دهد. قلمرو این نظام در سرزمین روشنی که در شاهنامه، ایران، قلمرو نیکی است، قرار دارد.

در شاهنامه، هر کس نمی‌تواند صاحب قدرت شود، بلکه باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. فردوسی، چهار خصیصه را بر می‌شمرد: برخورداری از نژاد شاهان، هنر، گوهر و خرد. فردی که دارای نژاد شاهان و گوهرشاهی باشد. باید صفات نیک را دریافت و از صفات رذیله دوری نماید. صفات نیک باید در وجودش نهادینه و ملکه گردد. تمرین و ممارست در این راه، ذیل عنوان هنر شهریاری بررسی می‌گردد. شهریاری باید هم به لحاظ جسمانی دارای قدرت و توان زیادی باشد، شمشیرزنی، تیراندازی و هنرهای رزمی را خوب بداند و هم به فضایل اخلاقی و روان شهریاری چون از بدی پالوده گشت و این صفات را در خویش پرورش داد، آن گاه روان وی روشن می‌گردد. شادی و خرسندی به سراغش می‌آید و فروغ ایزدی که همان فره ایزدی است، بر آن می‌تابد. جامعه‌ای که حاکمش این گونه است، آباد، امن و زیبا خواهد بود. اگر شهریاری، یکی از صفات را از دست دهد، صلاحیتش زیر سؤال می‌رود و خود به خود عزل خواهد شد.

شهریاری بد: این نوع نظام، در برابر نظام سیاسی مطلوب، قد علم می‌کند و بر پایه

دروغ / دروغ استوار است که شامل تمام ردایل اخلاقی می‌باشد. بر پایه دروغ، جامعه‌ای ترسیم می‌شود که در وضعیت بحرانی و نابسامانی قرار دارد و این شرایط، فقط در سایه یک شهریار بد، قابل تحقق است.

در واقع، بحران و نابسامانی درون شهریار بد، بر اثر صفات ناپسندیده به جامعه منتقل می‌گردد. بدمنشی، نابخردی، آزمندی، خشم، خودکامگی از ویژگی‌های درونی این شهریاران می‌باشد. در نتیجه این گونه رفتارها ویرانی، ناامنی، تباهی و غارت رخ می‌دهد. سرزمین شهریار بد، سرزمین تیرگی و قلمرو اهریمن است و در شاهنامه، توران نام دارد. فردوسی، ده صفت را با عنوان ده دیو بر می‌شمرد. آز، نیاز، رشک، ننگ، کین، خشم، سخن‌چینی، دورویی، ناپاک دینی، (بی‌دانشی) و ناسپاسی. وقتی روان انسان در دست اینان باشد، روشنی و فروغ می‌میرد و انسان در ظلمات گم می‌شود. تأسیس شهرداری بد در شاهنامه، به زمان فریدون بر می‌گردد. فریدون، جهان را به سه بخش و بین پسران خود سلم، تور و ایرج تقسیم کرد. سلم و تور بر ایرج رشک بردند و به جنگ با ایرج برخاستند و درون آنان در آز و طمع غرق گشت و او را کشتند. بدین ترتیب در اثر آتش رشک و آز به بدی گراییدند و قلمرو خود را در تاریکی و ظلمت فرو بردند. روان تاریک، جایگاه اهریمن است و غم و اندوه در آن جای دارد.

خداوند در برابر این صفات یا دیوان، سلاح خرد را در اختیار انسان قرار داده تا دست آنان را از روان خود کوتاه گرداند و راهنمای جانش باشد. شهریار نیک در اثر روان پاک خود، از این سلاح برخوردار است. واژه عدل و داد، یکی از واژگان کلیدی در شاهنامه و مهم‌ترین صفت شهریار نیک می‌باشد که شامل تمام صفات دیگر نیز می‌شود. به منظور بیان و بررسی این واژه، درصدد هستیم که آن را با ترسیم چرخه عدالت تشریح نماییم.

ترسیم چرخه عدالت در شاهنامه

در آرای سیاسی اندیشمندان متقدم، معمولاً به نکات مهمی در ارتباط با زوال و بقای نظام سیاسی برمی‌خوریم. اینان در تلاشند راه‌حل‌هایی برای جلوگیری از زوال نظام دریابند. در اندیشه متقدمین مسلمان نیز چنین کوشش‌هایی به چشم می‌خورد. یکی از این متفکرین، ابن‌خلدون می‌باشد که معتقد است دولت می‌تواند به صورت آگاهانه، بقای خود را تضمین کند.

راه حل وی برای فرار از زوال دولت‌ها، افتادن در چرخه عدالت می‌باشد. ابن‌خلدون در



مباحث خود، عمران را به شدت تابع قدرت می‌داند؛ به همین دلیل به جای زوال، راه حلی برای بقاء و توسعه عمران ترسیم می‌کند و این چرخه را به سنت ایرانی ارجاع می‌دهد.^۱ چرخه عدالت بدین‌سان طرح می‌گردد:

جهان، بوستانی است که دیوار آن، دولت است و دولت، قدرتی است که بدان، دستور یا سنت زنده می‌شود و دستور، سیاستی است که سلطنت، آن را اجرا می‌کند و سلطنت، آیینی است که سپاه، آن را یاری می‌دهد و سپاه، یارانی باشند که ثروت، آنها را تضمین می‌کند و ثروت، روزی‌ای است که رعیت، آن را فراهم می‌آورد و رعیت، بندگان‌ی باشند که داد، آنها را نگه می‌دارد و داد باید در میان همه مردم اجرا شود و قوام جهان بدانست و جهان، بوستانی است ... پس دایره آغاز می‌شود...^۲

شاهنامه، کتابی است که دربارهٔ فرهنگ، شیوهٔ حکومتداری و تاریخ ایران باستان به نگارش در آمده است و دغدغه اصلی آن حکومت عادلانه می‌باشد. به نظر می‌رسد رگه‌های این نظریه در شاهنامه یافت می‌شود و در صددم تا تصویری از نظریه چرخه عدالت را در این اثر مهم، جست‌وجو کنیم.

دولت - نگهدارنده سامان جهان

در شاهنامه، سیاست با عنصر مهم شاه، آغاز می‌شود و در رأس می‌نشیند. در شاهنامه، دولت چندان پیچیده نیست؛ دولت، در واقع همان شه‌ریار است. آن چه در قانون اشایا راستی در مورد شاه گفته می‌شود، با نگرش در چرخهٔ عدالت، مطابقت دارد. در این دو دیدگاه، شاه، نگه دارندهٔ سامان جهان است. در گیتی، همه چیز حول محور شه‌ریار شکل می‌گیرد و شه‌ریار باید طبق قانون رفتار نماید و جهان را به داد نگه دارد. اگر از این راه تخطی کند، جهان به فروپاشی نزدیک می‌گردد.

اندیشه سیاسی پادشاهی بر دسته‌ای از باورها و اعتقادات استوار بود که در مجموع، جهان‌بینی ایرانیان را تشکیل می‌داد. نهاد شه‌ریاری، نهادی مقدس در راستای راستی و هومنه (اندیشهٔ نیک) بود. هر کس نمی‌توانست شاه باشد. شه‌ریار باید ویژگی‌هایی داشته باشد. در این نظام، تقسیمات اجتماعی به دقت رعایت می‌شود. هر کس، جایگاه خاص خود را دارد. عدول از این جایگاه و شأن، داد را در جامعه زیر سؤال می‌برد.

فردوسی در داستانی، اهمیت این امر را بیان می‌کند؛ امری که مهان، شأن خود را داشته و کهان به کار خویش مشغول باشند.

بهرام‌گور در دو سال پیاپی در یک روستا، حضور یافت، در سال اول روستا را آباد و در سال دوم آن را ویران دید دلش را از روز به، موبد خویش جويا شد.

بدو گفت موبد که از یک سخن	پسای آمد این شارسرستان کهن
همان از یک اندیشه آباد شد	دل شاه ایران ازین شاد شد
مرا شاه فرمود کاین سبز جای	بدینار گنج اند آور پسای
بترسیدم از کردگار جهان	نکوهدن از کهتران و مهان
بدیدم چو یک دل دو اندیشه کرد	زهر دو بر آورد ناگاه گرد
همان چون به یک شهر دو کدخدای	بود بوم ایشان نماند بجای
چو مهتر یکی گشت شد رای راست	بیفزود خوبی و کثری بکاست

وجود پادشاه، ضروری است و این ضرورت را در قالب داستانی بیان شد. در شاهنامه از لزوم وجود شهريار در بدو امر صحبت می‌شود. تا این حد، کافی نیست و فردوسی، شرایطی را ذکر می‌کند. این درست است که اگر شهريار نباشد، کارها معطل، بی‌نظمی و بی‌سامانی همه جا حکمفرما می‌شود و لکن شروط دیگری نیز بر این نظم اثر می‌گذارد. این که شهريار شاهنامه باید به کلیه صفات حسنه و فضایل اخلاقی آراسته گردد؛ در غیر این صورت، همچنین نابسامانی، قتل و غارت دیده خواهد شد. حال به لوازم اقتدار دولت می‌پردازیم. شاه یا دولت به وسیله دو چیز فرمانروایی می‌کند و این دو چیز از شاهی جدا ناپذیرند. نخست: دستور؛ دوم: سلطنت.

الف) دستور

در اندیشه‌های اسلامی بر شریعت تکیه می‌گردد. در شاهنامه که تاریخ و فرهنگ ایران باستان را بیان می‌کند، دستور قانون اشا می‌باشد. آموزه‌های دینی نیز برای روشن‌تر کردن و اجرای اشا آمده است. خداوند برای سامان بخشی کیهان، اشا^۳ یا راستی را وضع نمود و بر اساس این قانون، شاه را آفرید. این قانون بر همه چیز، حتی رشد گیاهان، حاکم است. خروج از این قانون، افتادن در ورطهٔ ظلمات، در دام اهریمن در سرزمین تیرگی و



دروغ می‌باشد. ویژگی‌های شه‌ریار نیک را برشمردیم و دیدیم چگونه شه‌ریار باید در تزکیه نفس خویش بکوشد و تأثیر آن را در نظام سیاسی ملاحظه کردیم. این تلاش و مراقبت به شه‌ریار کمک می‌کند تا قانون راستی را بشناسد و بدان عمل نماید. خداوند نیز در این جهت به وی یاری می‌رساند. وضع قوانین بشری نیز باید در راستای اِشا صورت بگیرد. هر گونه تخطی از این قانون، عواقب جبران ناپذیری در پی خواهد داشت.

(ب) سلطنت

همی گفت هر کس که راند سپاه خرد باید و مردی و دستگاه^۴

سلطنت، بخش اجرایی دستور است. وقتی اِشا کشف شد، قانون، وضع می‌گردد و بر اساس آن، شاه فرمان می‌دهد و سلطنت، آن را اجرا می‌کند. البته در شاهنامه به طور کامل، بخش اجرایی را از دیگر ارکان دولت تفکیک نکرده است. سلطنت، همان سازمان حکومت است. هسته مرکزی، شه‌ریار است و دیگران در حول آن قرار دارند که موبدان، بخردان، دبیران و سپاهیان را شامل می‌شود و همه دستورات و فرمانها زیر نظر مستقیم شاه صورت می‌گیرد. در ذیل به برخی از عناصر سلطنت اشاره می‌کنیم.

۱. شورای موبدان، بخردان و ستاره شناسان

شاه در مواقع حساس، شورایی تشکیل می‌داد. شورایی از موبدان، بخردان و ستاره شناسان به عنوان رایزنان خردمند در امر تصمیم گیری در کنار شه‌ریار حضور داشتند و وی را یاری می‌کردند. یک نمونه از تصمیمات را بیان می‌نماییم.

یکی از دغدغه‌های دولتمردان، این بود که از ترکیب نژاد خوب و نژاد بد، گوهر خوب و گوهر بد، جلوگیری کنند. زال، فرزند سام نریمان که در کودکی به دلیل آن که سپیدموی بود، مورد بی‌مهری پدر قرار گرفت. در کوه، رها شد و سیمرغ، طفل را پرورش داد تا یلی سترگ گشت. پدر متوجه بی‌رحمی خود شد و زال را بازیافت. بعد از مدتی زال به رودابه، دختر مهراب کابلی - که نسبش از طرف مادرش، سیندخت به ضحاک می‌رسید - عشق ورزید. وقتی خبر این علاقه به منوچهر رسید، گفت:

چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ برون آوریدم برای و بجنگ

فریدون ز ضحاک گیتی بشست بترسم که آید از آن تخم رست

منوچهر، پریشان گشت و ترسید که از زال و رودابه، ضحاک دیگری تولد یابد. سام را به

جنگ مهرباب فرستاد. زال از این اطلاع یافت و به نزد پدر رفت و به وی بی‌مهری گذشته را یادآورد و تهدید نمود. سام، عشق پسرش را درک کرد و دلش به رحم آمد، نامه‌ای به منوچهر نوشت و مراتب را به اطلاع رساند. منوچهر با موبدان و ردان به شور نشست.

بفرمود تا موبدان و ردان	ستاره شناسان و هم بخردان
کنند انجمن پیش تخت بلند	بکار سپهری پژوهش کنند
زبان برگشادند بر شهریار	که کردیم با چرخ گردان شمار
چنین آمد از داد اختر پدید	که این آب روشن بخواهد دوید
از این دخت مهرباب و از پور سام	گوی پرمزش زاید و نیکنام
بود زندگانش بسیار مر	همش زور باشد هم آیین و فر

در نهایت، شهریار با این وصلت، موافقت نمود و ترس وی از آسیب به نظام شاهنشاهی برطرف شد.

۲. نظارت شهریار بر امور

در شاهنامه، شهریار، مسئول است. نیک و بد کارها به وی برمی‌گردد.^۵ از این رو بر اجرای همه کارها نظارت دارد. از آرا و نظر خردمندان بهره می‌جوید و کارداران و نزدیکان خود را از خردمندان برمی‌گزیند. برخی از داستان‌هایی که آمده، نشان می‌دهد شهریار به طور ناشناس، وارد دهی می‌شود و یا با دیدن ویرانه به پرس و جو می‌پردازد. وی معتقد است خداوند کسی را که باعث بیداد است، مؤاخذه خواهد کرد. پس باید همه امور در راستای داد و بخشش باشد و دست اندرکاران نیز به شایستگی انجام وظایف کنند. قبل از پرداختن به نظارت شهریار، برخی از ویژگی‌های کارداران شاه را بیان می‌کنیم.

سپهد که مردم فروشد به زر	نیابد بدین بارگه برگزدر
کسی را کند ارج این بارگاه	که با داد و مهرست و با رسم و راه
چو بیدار دل کارداران من	بدیوان موبد شدند انجمن
پدید آید از گفت یک تن دروغ	از آن پس نگیرد بر ما فروغ
به بیدادگر بر مرا مهر نیست	پلنگ و جفا پیشه مردم یکیست



هر آن کس که او راه یزدان بجست به آب خرد جان تیره بشست
 بدین بارگاهش بلندی بود بر موبدان ارجمندی بود^۶

سپاهیان از بازوهای اجرایی شهریار در اعمال داد می‌باشند. دولت به سپاه برای دفاع از
 تمامیت ارضی و حفاظت سلطنت نیاز دارد.^۷ تعبیر فردوسی، این است که سپاه چون
 دیواری است که سرزمین را در برابر هجوم دشمنان حفظ می‌کند. زیبایی سرزمین به
 استحکام این دیوار بستگی دارد. اگر دیوار بشکند همه چیز غارت خواهد شد.

که ایران چو باغیست خرم بهار شکفته همیشه گل کامگار
 سپاه و سلیحست دیوار اوی چه باغ و چه دشت و چه دریا چه راغ
 نگر تا تو دیوار او ننگنی دل و پشت ایرانیان نشکنی
 کز آن پس بود غارت و تاختن خروش سواران و کین آختن^۸

سپاه - نگه دارنده سلطنت

سپاه از ملزومات اساسی حکومتداری و کارکردش در حمایت از دولت می‌باشد. برای
 ورود به بحث سپاه و نیاز آن به ثروت، به مفهوم و کارکرد پهلوانان و جهان‌پهلوانی در
 شاهنامه می‌پردازیم. از زمان کیومرث تا فریدون، مفهوم جهان‌پهلوانان و پهلوانی نداریم.
 شاید بتوان چنین استنباط کرد که تفکیکی بین نقش جهان‌پهلوانی و شهریاری شکل
 نگرفته؛ در واقع، جهان‌پهلوان، همان پادشاه بوده است.^۹ از زمان منوچهر، پهلوانان به
 وجود می‌آیند که سام، معروف‌ترین آنهاست. البته این نقش، فرعی می‌باشد. در پادشاهی
 منوچهر هنگامی که وی بر تخت می‌نشیند، سام، خطاب به وی می‌گوید:

زمین و زمان خاک پای تو باد همان تخت پیروزه جای تو باد
 چو شستی به شمشیر هندی زمین به آرام بنشین و رامش گزین
 از این پس همه نوبت ماست رزم ترا جای تخت است و بگماز و بزم

با توجه به این ابیات به وضوح می‌توان بین نقش و پایگاه جهان‌پهلوانی و شهریاری،
 تمایز و تفکیک قائل شد. فردوسی به همیاری این دو نهاد در شاهنامه، بسیار می‌پردازد. از
 زمانه رستم به بعد، شاهنامه، کارکردهای موازی شاهی و جهان‌پهلوانی در قالب شهریاری
 را به ویژه در بخش‌های اسطوره‌ای - پهلوانی بیان می‌کند. برای روشن شدن این نکته

بین رفتار زال و رستم با کاوس، مقایسه‌ای انجام می‌دهیم. زال در داستان رفتن کاوس به مازندران در برابر خودکامگی کاوس تسلیم می‌شود و می‌گوید تصمیم‌گیری با توست و ما فقط مجری هستیم.

چو از شاه بشنید زال این سخن ندید ایچ پیدا سرش را ز بن
بدو گفت شاهی و ما بنده‌ایم به دلسوزگی با تو گوینده‌ایم
اگر دادگویی همی یا ستم به رأی تو باید زدن گام و دم

در حالی که رستم در چنین موقعیت‌هایی، نظرش را با صراحت بیان می‌دارد. پذیرش جنگ با شاه مازندران پس از آزاد کردن کاوس و دیگر سران از بند دیو سپید نیز دلیل دیگری بر موقعیت جهان‌پهلوانی رستم در محوری موازی قدرت شاه در قالب دستگاه شهریاری است. رستم به مصلحت شهریاری ایران می‌بیند که شاه مازندران، خراجگزار ایران شود و چون شاه مازندران از این کار سرباز زد، رستم، کاوس را به جنگ با وی تشویق می‌کند و خود در آن جنگ شرکت می‌جوید.

می‌توان عناصر سازنده جهان‌پهلوانی در ارتباط با شهریاری را به شرح ذیل خلاصه کرد:

الف) گفتیم در نظام شهریاری، پایگاه جهان‌پهلوانی از پایگاه پادشاهی جداست. این جدایی از دید جهان‌پهلوانی، امری مشروع است. با همه لیاقت‌هایی که دارد، خود را در خور پادشاهی نمی‌بیند.

حتی افراسیاب، پادشاه سرزمین توران می‌داند که پایگاه جهان‌پهلوانان از پایگاه شاه جداست. در مورد هدایایی که برای رستم می‌برند دستور می‌دهد:

به نزدیک او همچنین خواسته بیر تا شود کار پیراسته
جز از تخت زرین، که او شاه نیست تن پهلوان از درگاه نیست

ب) جهان‌پهلوان، مدافع کشور در برابر تجاوز بیگانگان و آزمندان داخلی می‌باشد و شاه، تکیه‌گاهی جز جهان‌پهلوانان ندارد.

سرنوشت کشور، بستگی به پیروزی یا شکست وی دارد.

ج) جهان‌پهلوان در برابر شاه خودکامه، نوکر چشم و گوش بسته نیست. جایی که لازم

است به تندی حرف می‌زند و نظرش را مطرح می‌نماید. گودرز، خودسری‌های کاوس، شاه ایران را گوشزد می‌کند و می‌گوید:



بدو گفت گودرز بیمارستان
ترا جای زیباتر از شارسستان
به دشمن دهی هر زمان جای خویش
نگویی به کس بیهده رای خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
کشیدی سپه را به مازندران
نگر تا چه سختی رسید اندر آن
دگر باره مهمان دشمن شدی
صنم بودی او را برهمن شدی
به گیتی جز از پاک یزدان نماند
که منشور شمشیر تو برنخواند

شمه‌ای از وظایف و کارکرد پهلوانان بر شمردیم. پهلوانان در رأس سپاه قرار دارند. گفتیم که تکیه‌گاه دولت، پهلوانان و سپاه هستند و شاه برای حفاظت از سلطنت و شهریاری به آنان نیاز مبرم دارد.

بر اساس چرخه عدالت، دولت باید، این گروه بی‌شمار را از لحاظ مالی و ثروت تأمین کند؛ زیرا عدم تأمین، ضربات جبران ناپذیری بر پیکره دولت وارد می‌کند و ریشه ظلمی دیگر را به کشور و رعیت پی می‌افکند.

در شاهنامه، شهریاران، توجه خاصی به این مهم داشته و همواره سعی می‌کردند که پشتوانه دولت، پهلوانان را برای حفظ سلطنت نگه دارند.

بیاباد در پادشاهی سپاه
سپاهی در گنج دارد نگاه
اگر گنجت آباد داری بداد
تو از گنج شاد و سپاه از تو شاد^{۱۰}

همان طور که بیان شد، یکی از وظایف سپاه، دفاع از سرزمین و قلمرو شهریاری است و هر چند فردوسی جنگ را مذموم می‌داند و لکن جنگ بین خیر و شر در شاهنامه، جاری و مطرح می‌شود. بنابراین، جنگ، اجتناب‌ناپذیر است و برای این امر، شهریاران، تعداد بی-شماری از افراد پرهنر (از لحاظ داشتن روحیه و هنر رزم) شناسایی و به خدمت می‌گرفتند و اینان در رکاب شهریار بودند و از روزیخوران محسوب می‌شدند.

سپه را بیاراید از گنج خویش
سوی بد سگال افکنند رنج^{۱۱}

برآمد برین روزگاری دراز
بسیم و زر آمد سپه را نیاز
سپهدار روزیدهان را بخواند
وزان جنگ چندی سخنها براند

که این کار با رنج بسیار گشت
 به آب و بکنده نشاید گذشت
 سپه را درم بایسد و دستگاه
 همان اسب و خفتان و رومی کلاه
 سوی گنج رفتند روزیدهان
 دیران و گنجور شاه جهان^{۱۲}

دولت به ثروت، نیازمند است. ثروت به عمران و آبادگری دولت به طور مستقیم ربط دارد. سرزمین آباد، دولت ثروت‌مند را در پی خواهد داشت. به همین دلیل، شهپریان به آبادانی اهمیت می‌دادند و سرزمینی، آباد است که در آن جا عدل و داد، حاکم باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت در سرزمینی که بیداد، حاکم است، آبادانی وجود ندارد و در نتیجه، ثروتی حاصل نمی‌شود.

به هر حال گفتیم که در صورت خالی بودن خزانه، سپاه، دوام نمی‌یابد و زیردستان، شهپریار بی درم را زیر سؤال می‌برند.

هم آرایش پادشاهی بود
 جهان بی درم در تباهی بود
 شود بی درم شاه بیدادگر
 تهیدست را نیست هوش و هنر
 بیخوشش نباشد ورا دستگاه
 بزرگان فسوسیش خوانند شاه
 چو بی گنج باشی نیاید سپاه
 ترا زیردستان نخوانند شاه^{۱۳}

دیدیم که قوام سپاه به ثروت است. حال، این ثروت از چه راهی به دست می‌آید؟ در نظام‌های سیاسی، یکی از منابع درآمد، گرفتن خراج و مالیات است. برخی از هزینه‌های دولت را پوشش می‌دهد. یکی از مصارفی که برای خراج می‌توان نام برد، تأمین نیازهای سپاهیان است.

ز دهقان نخواهم جز از سی یکی
 درم تا بلشکر دهم اندکی

ز ده یک که من بستدم پیش از این
 ز باژ آنچ کم بود گر بیش از این
 همی از پی سود بردم به کار
 بدر داشتن لشگر بی شمار
 بزرگی شما جستم و ایمنی
 نهان کردن کیش آهرمنی^{۱۴}

پس دولت، گنج خود را از طریق خراج، تأمین می‌کند. بخش عمده مصرف، از آن سپاه می‌باشد و خراج را از رعیت می‌ستانند. ارتباط منطقی که می‌توان برقرار کرد، بدین گونه

است: سپاه به ثروت، وابسته و ثروت از رعیت به دست می‌آید.

رعیت - تولید کننده ثروت

راعی و رعیت از مفاهیم موجود در متون کهن است که به شاه و زبردستان اطلاق می‌گردد در این دوران، مفهوم سیاسی چون مردم و شهروند وجود ندارد. به افرادی که دولت، نسبت به آنان، مسئول است، رعیت می‌گویند. نگاه اینان به ارتباط شاه با زبردستان، چون رابطه شبان است با گله.^{۱۰} شبان، راه را می‌داند، چراگاه سرسبز را می‌شناسد و زبردستان، گله و رمه هستند و به دنبال شاه، راه را می‌یابند و سعادت، بسته به پیروی از شاه دارد و سپاه، چون سگ پاسبان، از آن محافظت می‌کند.

افراد جامعه به لحاظ شرافت و شأن اجتماعی به مهتر و کهتر تقسیم می‌شوند و شهریار، مهتر مهتران است. در این نگاه، در نظام اجتماعی، هر طبقه به حرفه مخصوص خود می‌پردازد؛ مثلاً یک کشاورز نمی‌تواند مرد جنگی باشد.

شاه به وسیله لشکر و سپاه از سرزمین، سلطنت و رعیت، حمایت و محافظت می‌نماید و امنیت را برقرار می‌کند. در برابر این خدمت شهریار، رعیت دو وظیفه بر عهده دارد: پرداخت خراج و اطاعت از شهریار.



الف) خراج

شاه با گرفتن خراج، هزینه‌های ناشی از محافظت و برقراری امنیت را می‌پردازد و بخش دیگر آن، صرف عمران و آبادانی می‌گردد. تا پیش از انوشیروان، بهره، سه یک یا چهار یک بود که از آن شاه بود که قباد، این بهره را ده یک کرد. انوشیروان، خراج ده یک را هم بخشید. وی با عنایت به نظر انجمنی از موبدان و بخردان در نامه‌ای به کارداران خویش می‌نویسد:

نهادیم بر روی گیتی خراج	درخت گزیت از پی تخت عاج
کس کو برین یک درم بگذرد	ببیداد بر یک نفس بشمرد
بیزدان که او داد دیهیم و فر	که من خود میانش بیرم به ار
بجایی که باشد زیان ملخ	و گرفت خورشید تابد بشخ
دگرتف باد سپهر بلند	بدان کشتمندان رساند گزند

همان گرنبارد بنوروز نم
مخواهید باژ اندرون بوم و رست
ز تخم پراگنده و مزد رنج
بیخشید کارندگان را ز گنج^{۱۶}
ز خشکی شود دشت و خرم دژم
که ابر بهاران به باران نشست

ب) اطاعت از شهریار

پیروی و اطاعت، از جمله وظایفی است که رعیت در قبال شهریار دارد. برای این که حکومت پابرجا باشد و با اقتدار از خود دفاع کند، باید دستوراتش بر زمین نماند. اگر شهریار دادگر، فرمانی بدهد و زیردستان، اطاعت نکنند، خود را در رنج و سختی می‌اندازند؛ زیرا حکم شهریار، بر اساس عدل و داد است و در صورت پیروی نکردن، دادی که نگه دارنده رعیت می‌باشد، رعایت نمی‌گردد و بیداد، رواج می‌یابد.

همان زیر دستی که فرمان شاه
بود زندگانش با درد و رنج
نگردد کهن در سرای سپنج^{۱۷}
برنج و بکوشش ندارد نگاه

یکی از آفت‌هایی که برای نظام سیاسی می‌توان نام برد، این است که مردم از فرمان حاکم، اطاعت نکنند. البته قابل ذکر است که در این صورت، روابط ملوک و رعیتی به هم نمی‌خورد. شهریار با کسانی که از امر وی سرپیچی کنند، به شدت برخورد می‌کند، ولی افرادی که مطیع باشند، باید به گونه‌ای با آنان رفتار شود که سختی نبینند و از داد، بهره‌مند گردند.

چو با مردم زفت زفتی کنیم
هر آنکس که با ما نسازند گرم
همی با خردمند جفتی کنیم
هر آن کس که فرمان ما برگزید
بدی پیش از آن بیند او کز پدرم
غم و درد و رنجش نباید کشید^{۱۸}

گنج شاه از خراجی که رعیت می‌پردازند، تأمین می‌شود. برای داشتن مال و پرداخت خراج، نیاز به داد، هست. در سایه داد، زمین‌ها سرسبز و آباد می‌گردد.

داد

نخستین و لازم‌ترین صفت برای پادشاه، دادگری می‌باشد. صفاتی که برای شهریار بر می‌شمرند، همه لازم و ملزوم یکدیگرند. برای اینکه باید تمامی صفات نیک در پادشاه



دادگر، نهادینه شده و وی را همراهی کنند، صفاتی مانند شرم، قدردانی، بردباری، خردمندی وقتی در کسی جمع شد، وی دادگر می‌گردد. شه‌ریار از همان کودکی، آموزش می‌بیند تا تهذیب نفس یابد. حال به مفهوم و رابطه آن با جامعه انسانی می‌پردازیم. در شاهنامه، بنیاد شاهی بر داد، استوار است:

جهاندار شاهی ز داد آفرید
دگر از هنر و ز نژاد آفرید
بدان کس دهد کس سزاوارتر
خرد دارتر هم بی‌آزادتر^{۱۹}

در اندیشهٔ ایران باستان، مفهوم داد به مفهوم اشا یا راستی، بسیار نزدیک است. داد، قانونی است که باید مورد شناسایی قرار گیرد و اجرا گردد. به کسی که این قاعده را اجرا می‌کند، دادگر می‌گویند و کسی می‌تواند داد را شناخته و عملی نماید که دادگر باشد و داد در تمام وجود، زندگی شخصی و سیاسی اجتماعی وی نفوذ کرده و ملکه ذهن و رفتار وی گردد و این، همان مرحلهٔ آغازین دادگری است. در شاهنامه، بیان می‌شود که انسان باید ابتدا در وجود و تن خویش، داد را برقرار سازد. همان طور که می‌دانیم در وجود انسان نیز جنگ و کشمکش سختی بین نیروهای خیر و شر، برقرار است. «داد تن دادن» تلاش برای پیروزی در این کشمکش و آراسته شدن به صفات نیک انسانی است.

چو داد تن خویشتن داد مرد
چنان دان که پیروز شد در نبرد.

پرهیز و اجتناب از آلودگی و گناه، صفحه روان را روشن می‌گرداند.

دگر دادن دادن تن خویش را
نگه داشتن دامن خویش را

این امر برای پادشاه، ضروری است؛ زیرا برای برقراری داد، ابتدا باید از خویش شروع کند. البته اگر در این مرحله، پیروز و در حکومتداری خویش و برقراری عدل و داد بین مردمان نیز موفق گردد، در این صورت وی انسان کاملی است.

چنین داد پاسخ که داد و خرد
اگر دادگر چند بی‌کس بود
و را پاسبان راستی بس بود

عدل و داد از واژگان پیچیده‌ای است که توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرده است. انسان، همیشه در برابر مفاهیم مشوش بوده و هست. چگونه می‌توان داد را در زندگی سیاسی - اجتماعی پیاده نمود؟ جوامع در این جست‌وجو، موفقیت‌چندانی کسب نکرده‌اند. با مطالعه اشعار فردوسی، متوجه می‌شویم که نگاه خاصی به عدل و داد، وجود

دارد و نمونه‌های عملی، آن را به روشنی نشان داده است.

الف) داد، قرار گرفتن هر کس و هر چیز در جای خودش است.

قانون راستی، در شاهنامه به گونه‌ای طرح شده که مفهوم «قرار داشتن هر چیزی در جای خود» از آن استنباط می‌گردد.

جهت پردازش قاعده‌ای در این خصوص، بهتر است به مهتر مهتران بپردازیم. شهریار، اولین مرحله اجرای داد؛ کسی که در رأس امور قرار می‌گیرد، ویژگی‌هایی دارد. در شاهنامه، هر کسی نمی‌تواند شهریار گردد. اگر خصیصه‌های مورد نظر در کسی جمع گردد، شاهد شهریاری دادگر هستیم و الا اساس جامعه بر بیداد و ظلم، استوار است. «از کوزه همان تراود که در اوست». در شاهنامه، بارها می‌بینیم که تخت شاه، بی شهریار مانده و اطرافیان در پی یافتن فردی هستند که بهره شاهی داشته باشد و به جست‌وجوی فرد با نژاده هنرمند می‌گشتند.

در شاهنامه، قانون «هر کسی را بهر کاری ساختند»، رعایت می‌گردد. در این کتاب عظیم، به طور مداوم به این مسائل برمی‌خوریم که سزاوار هر کسی، کاری وجود دارد و باید به همان بپردازد. سپاهی، گرزدار و دیگری کارورز. اگر چنین نکند، زمین، پر آشوب، و عدل و داد، خدشه‌دار می‌گردد. البته هیچ گاه حرفه‌هایی مانند کشاورزی و صنعتگری را تحقیر نمی‌کند؛ چه آن که شغل‌های مهمی محسوب می‌شوند؛ زیرا اینان محل درآمد دولت هستند. در شاهنامه، یک نوع تقسیم کار وجود دارد و هر شغلی، خصلت و اخلاق خود را ایجاد می‌کند. جنگ، دفاع، حکومتداری و دبیری، هر کدام جداگانه خلق و خوی خاص خود را می‌طلبند و از حساسیت بیشتری برخوردارند؛ از این جهت که باید از سرزمین و سلطنت در برابر اهریمن و دشمنان محافظت نمایند.

یکی از معروف‌ترین داستان‌ها در این باب، تقاضای مرد کفش‌فروش از انوشیروان عادل است که فرزندش را به فرهنگیان (معلمان) بسپارد تا دبیری آموزد. انوشیروان، درخواست وی را رد می‌کند.

چو بازارگان بچه گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت	دبیری بی‌بایدش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش	بدین کار دیگر تو با من مکوش



بدست خردمند و مرد نژاد نماند به جز حسرت و سردباد
شود پیش او خوار مردم شناس چو پاسخ دهد زو پذیرد سپاس
بما بر پس از مرگ نفرین بود چو آیین این روزگار این بود

انوشیروان بر آنست تا شأن و منزلت طبقات حفظ گردد تا شهریار، دبیر و یا کاردانی، شأن بالا داشته باشد. شاید این عمل انوشیروان با نگاه امروز، عملی ظالمانه است؛ از این رو در زمان خودش، بر خلاف این نظر، بیداد می نمود.
(ب) داد، میانه روی است

ز کار زمانه میانه گزین چو خواهی که یابی بداد آفرین^{۲۰}

افراط و تفریط، انسان را به ورطه هلاکت می کشاند. فردوسی به این مهم، التفات داشته است. انسان، هنگامی به کمال می رسد که میانه روی را سرلوحه زندگی خود قرار دهد. شهریار باید بیاموزد نه تندى و نه آن قدر سست عمل کند که کارها معطل بماند. بردباری، حد وسط شتاب و تنبلی است. در افراط و تفریط، انسان در دام اهریمن گرفتار می شود. صفات اهریمنی یا در افراطند و یا در تفریط. صفات اهورایی در حد وسط قرار دارند. داد نیز به عنوان ویژگی نیک شهریار، در میانه جای می گیرد و اگر از اندازه بگذرد، ظلم تلقی می گردد.

چنین گفت کای شهریار جهان ز تو شاد یکسر کهان و مهان
کز اندازه دادت همی بگذرد ازین خامشی گنج کیفر برد
همه کار گیتی به اندازه بود دل شاه از اندیشه ها تازه به^{۲۱}
صفات و ویژگی های نیک اگر از اندازه عدول کنند، باعث رنجش خواهند شد. شهریار باید سعی کند که حد میانه را نگه دارد تا کسی آزرده خاطر نگردد.

کشاورز و دهقان و مرد نژاد نباید که آزار یابد ز داد^{۲۲}

بخشش یا دهش

در شاهنامه، دهش، همزاد داد است و آن را تکمیل می کند. بخشش از صفات خوب انسانی می باشد که راه و روشنی را به انسان می نمایاند. بخشش، داد را از خشکی در می آورد و تلطیف می گرداند. اجرای داد، امکان دارد گاهی اوقات، برخی را آزرده گرداند. در

صورتی که اگر با بخشش، همراه باشد، جانب انصاف را نیز نگه می‌دارد.

شهریار به وسیله داد و بخشش، گیتی را آباد می‌سازد.

ز گرد فریدون و هوشنگ شاه همان از منوچهر زیبای گاه
که گیتی بداد و دهش داشتند بی‌داد بر چشم نگماشتند

شهریار به فکر ثروت‌اندوزی نیست. قدرت در داشتن سیم و زر فراوان نمی‌باشد، بلکه ثبات و پایداری، در این است که گنج در خزانه نماند و در راه داد، مصرف گردد. شهریار، سخاوت را پیشه خود سازد که در آن صورت از راه داد، گنجی حاصل می‌آید که هرگز پراکنده نمی‌شود.

که هر پادشاه کز داد گنج آگند بدانید کان گنج نپراگند^{۲۳}

پادشاهی که سخاوتمند نباشد، سزاوار تخت شاهی نیست. در دو حالت، سیم و زر در نظر، خوار جلوه می‌کند: یکی در موقع جنگ که خرج هزینه‌های نبرد شود تا پیروز از میدان بیرون آیند و دیگری در موقع بخشش؛ تا عمران و آبادانی، بهتر صورت گیرد. شاهان به مقوله آبادانی بسیار اهمیت می‌دادند. کیخسرو چون شهریار جهان شد سراسر ایران را گشت و برای آباد کردن مناطق ویران، سیم و زر داد و با گنج خود کوشید تا همه جای ایران، آباد گردد.

بی‌نیازی، از صفات خوب شهریار است و سخاوتمند، انسان بی‌نیاز می‌باشد و تمام ثروت را برای خود نمی‌خواهد؛ گرچه با این عمل بر ماندگاری و ثبات سلطنت خود یاری می‌رساند.

شهریاری و دین و داد

در شاهنامه، بین شهریاری و دین، پیوند ناگسستنی وجود دارد. در صورتی که شهریار دین را بستاید، دین و شهریاری مانند برادر می‌شوند. دین بدون یاری و کمک شهریار بر پای نمی‌ایستد و اگر دین نباشد شهریاری به جای نمی‌ماند. این دو در هم تنیده‌اند و متقابلاً به هم نیاز دارند و از یکدیگر، پاسداری می‌کنند. در مورد شهریار گفته می‌شود که وی باید دین‌دار و پارسا باشد.

چو بر دین کند شهریار آفرین برادر شود شهریاری و دین

نه بی‌تخت شاه‌یست دینی بی‌پای نه بی‌دین بود شهریاری بجای



دو دیاست یک در دگر بافته
برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی نیازست دین
نه بی دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگرند
تو گویی که در زیر یک چادرند^{۲۴}

البته شهریار اهمیت فراوان می‌یابد؛ زیرا شهریار، قدرت‌مند است و دستگاه و دیهیم و زور دارد. حیات جهان را بی‌پادشاه، امکان‌پذیر نمی‌داند. وجود شهریار، ضرورت است. خردمندی و دین، بی‌پادشاه، ارزش و جایگاهی ندارد.

بپرسید موبد ز شاه زمین
سخن راند از پادشاهی و دین
که بی دین جهان به که بی پادشا
خردمند باشد برین برگوا
هر آنکه که شد تخت بی پادشا
خردمندی و دین ندارد بها^{۲۵}

جهان، بی‌پادشاه، نظم و سامان ندارد. دلیل دیگری که می‌توان بر اهمیت آن افزود، این است که دادگری، وظیفه شهریار است و حیطة دادگری را وسیع می‌گیرند و دین را در درون داد جای می‌دهند.

چون دیندار کین دارد از پادشاه
مخوان تا توانی و را پارسا
هر آنکس که بر دادگر شهریار
گشاید زبان مرد دینش مدار
چه گفت آن سخن گوی با آفرین
که چون بگری مغز دادست دین^{۲۶}

در بالا، ارتباط داد و دین، دین و شهریاری را بیان نمودیم. این ارتباطات در شاهنامه، تفکیک ناپذیرند؛ بدین معنا که به هم متصلند و لازم و ملزوم یکدیگرند. فردوسی در اثر عظیمش، نظریه «درجه پادشاهی به مرتبه نبوت» را مطرح می‌کند.^{۲۷}

چنان دادن که شاهی و پیغمبری
دو گوهر بود در یک انگشتری
از این دو یکی را همی بشکنی
روان و خرد را پسا افگنی^{۲۸}

تعریف مختصری از داد و ارتباطش با برخی مضامین را ارائه دادیم. حال برای روشن‌تر شدن مفهوم داد به مصادیق آن می‌پردازیم که این مصادیق با کردار شهریار با رعیت و مسئولیت‌پذیری وی در قبال زیردستان، ارتباط دارد. با توجه به چرخه عدالت، داد، واژه‌ای است که رعیت را نگه می‌دارد و باعث قوام دولت و جهان است.

مصادیق داد

الف) مدارا با مردم

مدارا به این معناست که انسان با دیگران به نرمی و ملاحظت، برخورد نماید و از تنگ‌نظری و سختگیری، دوری کند؛ زیرا انسان بی‌گذشت و خشن و بداخلاق از لحاظ اجتماعی، جایگاه خوبی نخواهد داشت. شهریار خوب باید با زیردستانش به ملامت رفتار کند. مدارا باید به حدی باشد که سخن هر کسی را بشنود و این در راستای خردمندی است؛ حتی با گنهکار، تندی نکند و همچنین برای مردم، ارزش قائل شود تا کرامت انسانی آنان حفظ گردد.

در شتی مکن با گنهکار نیز که بی رنج شد مردم از گنج و چیز
از این پس ندارم کسی را بکس پرستش کنم پیش فریاد رس
زلشکر یک نامور برگزید که گفتار هر کسی بداند شنید^{۲۹}
یکی از نمونه‌های مدارا، این است که شهریار و کاردارانش، بی‌آزاری را پیشه خود سازند.

شهرياران از شنیدن ظلمی که به زیردست شده، هراسناک می‌گشتند؛ زیرا هر جایی که کوچک‌ترین ستمی روا گردد، نشان‌گر بیداد شهریار است و در صورت عدم جبران، پایان کار وی محسوب می‌شود.

گراز کارداران و زلشکرش بداند که رنجست بر کشورش
نیازد بداد او جهاندار نیست بر و تاج شاهی سزاوار نیست
سیه کرد منشور شاهنشاهی از آن پس نباشد و را فرهی
چنان دان که بیدادگر شهریار بود شـیردرنده در مرغزار^{۳۰}
شهرياری که فره ایزدی از او بگریزد، تمام مناسبات گیتی را بر هم می‌زند؛ از این رو شهريار، مشروعیتش را از دست می‌دهد.

ب) احساس مسئولیت شاه در قبال رعیت

بر دولت (شهريار) است تا داد را اجرا کند و در این راستا، حیطة مسئولیتش گسترده می‌شود. یکی از وظایفش، محافظت از تاج و تخت (قلمرو) شاهی می‌باشد. در این گذر،



مراقب است تا جایی، حقی ضایع نگردد. یکی از مواردی که باید در پی ادای حق گام بردارد، در قبال زیردستان است. انوشیروان، برای این امر، بارگاه خود را به روی همه باز می‌کند و این حق را به مردم می‌دهد که هر وقت بخواهند به وی مراجعه کنند.

مترسید هرگز ز تخت و کلاه گشادست بر هر کس این بارگاه
هر آن کس آید به روز و شب ز گفتار بسته مدارید لب
اگر می‌گساریم با انجمن گر آهسته باشیم با رای زن
بچوگان و بردشت نخچیرگاه بر ما شما را گشادست راه
بخواب و بیداری و رنج و ناز از این بارگه کس مگردید باز
مخسید یک تن زمن تافته مگر آرزوها همه یافته
بدان گه شود شاد و روشن دلم که رنج ستم دیدگان بگسلم
مبادا که از کارداران من گراز لشکر و پیشکاران من
نخسید کسی با دلی دردمند که از درد او بر من آید گزند
سخنهای اگر چه بود در نهان بپرسد ز من کردگار جهان^{۳۱}

می‌بینیم انوشیروان به نتیجه کار، التفات دارد. وی زیردستان را آزاد می‌گذارد تا سخن خود را بیان دارند. اگر از کسی رنجی به آنان رسیده بگویند؛ چه آن که اگر شکایات و رنج‌ها در دل‌ها پنهان بماند، پروردگار، وی را مؤاخذه خواهد کرد؛ زیرا شهریار، مسئول اداره امور کشور، از بین بردن رنج مردم و فراهم ساختن آسایش و آرامش برای آنان می‌باشد.

ج) خرد گرایی

در نظام سیاسی ذکر شده، عقل و خردورزی، یک پایه مهم تلقی می‌گردد. شهریار، خردمند است. کارداران و دیگر کارگزاران حکومتی نیز باید از قوه تعقل، برخوردار باشند و همواره شهریار را در مسائل مهم یاری رسانند. فردوسی، چنین شرایطی را مطلوب می‌داند. در برابر این، شرایط نامطلوب را نیز برمی‌شمرد.

بپرسید شاه از دل مستمند نشسته بگرم اندرون بی‌گزند

بدو گفت با دانشی پارسا که گردد بر او ابله‌ی پادشا
بدتر از این موقعیت نمی‌شناسد که نادان بی‌خرد بر دانشمند پارسایی، برتری داشته
باشد. در جامعه‌ای که نادانان، حکومت کنند، اهریمن ریشه می‌دواند و به لحظه‌ی فروپاشی
می‌رسد.

فردوسی، بارها فواید خردمندی را برشمرده است. شه‌ریار باید از نادانان و ابلهان
بگریزد؛ زیرا جز زیان، چیز دیگری ندارند.

نگه کن که دانای ایران چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت
که دشمن که دانا بود به ز دوست ابا دشمن و دوست دانش نکوست
بر اندیشد آن کس که دانا بود بکاری که بر وی توانا بود
ز چیزی که افتد بر آن ناتوان بجستش رنج‌ه ندارد روان

خردمند، مرد عمل است و هیچ کاری را بدون محاسبه و اندیشه انجام نمی‌دهد.

خردمند را شاد و نزدیک دار جهان بر بداندیش تاریک دار
بهر کار با مرد دانا سگال برنج تن از پادشاهی منال
چو یابد خردمند نزد تو راه بماند بتو تاج و تخت و کلاه^{۳۲}

برای قوام پادشاهی، معقول این است که خردمندان، نزد شاه، ارج و قربی داشته باشند
و به نیکان نیز نیکی شود و در مقابل به بیدادگر و انسان فرومایه، مسئولیتی ندهند.
سپردن کاری به اینان، فرجامش، رنج و درد است، به تن آسانی می‌رسد و ظلم پیشه می‌-
کند و اگر زمانی از وی باز پس گیرند، هراسان می‌شود. ترس و خوف، امکان دارد سلطنت
را به مخاطره اندازد، وی مطیع شه‌ریار نخواهد بود. چون آزرده دل گردد، دست به
هرکاری می‌زند و پنهانی دشمنی می‌کند.

چنین گفت خسرو که آن داستان که داننده یاد آرد از باستان
که هرگز به نادان و بی‌راه و خرد سلیح بزرگی نباید سپرد
که چون بازخواهی نیاید به دست که دارنده زان چیز گشتست مست
چه گفت آن خردمند شیرین سخن که اگر بی بنان را نشانی ببین



بفرجام کار آیدت رنج و درد بگردد در ناسپاسان مگردد
چو از تو ستاند تن آسان شود وگر چو زو بازخواهی هراسان شود^{۳۳}

داد، از ملزومات اداره جامعه است. امنیت، آسایش، رفاه و آبادانی از داد، منتج می‌گردد. این مؤلفه‌ها، کالاهای اساسی مورد نیاز رعیت، و دولت، مسئول عرضه آنها می‌باشد در ذیل به بررسی برخی از این نتایج می‌پردازیم.

نتایج داد

الف (امنیت

امنیت، یکی از مؤلفه‌هایی است که یک نظام سیاسی برای دوام نیاز دارد و از کالاهای اساسی مورد تقاضای مردم می‌باشد. وقتی امنیت در سرزمینی برقرار باشد، مردم با خیال آسوده به کسب و کار می‌پردازند و خیر و برکت، به آنان روی می‌آورد. امنیت را می‌توان به امنیت داخلی و خارجی تقسیم کرد. امنیت با داد، ارتباط مستقیم دارد. امنیت داخلی در صورتی حاصل می‌گردد که فرد واجدالشرایط، حکومت کند. از ویژگی‌های این فرد، این است که در آرامش و آسایش به سر می‌برد و این آرامش در وجود شهریار، زیردستان را نیز مستفیض می‌گرداند و آنان به یکدیگر طمع نمی‌ورزند و در هراس از هم به سر نمی‌برند و این گونه، جهان، ایمن می‌شود.

چو یکچند گاهی برآمد برین جهان گشت ایمن به داد و بدین
کسی را بید از کسی بیم نه طمع کس ز کس بر جوی سیم نه

آرامش از نشانه‌های امنیت است. غلبه نیروهای خیر بر نیروهای شر در وجود شهریار، اولین گام اجرای عدالت در گیتی می‌باشد و آن گاه، امنیت، رواج می‌یابد و شهریار نیز ایمن می‌گردد.^{۳۴}

یکی دیگر از نشانه‌های امنیت، این است که فضا برای فعالیت انسان‌های نیک فراهم باشد و بتوانند با آسایش زندگی کنند و در شادی و ایمنی به سر برند و انسان‌های بد، همواره در خوف و هراس باشند و فضا برای آنان تنگ گردد. اگر این گونه افراد، آزادی عمل داشته باشند، امنیت نیکان را به خطر می‌اندازند و سلطنت، دیگر روی امنیت را نخواهد دید.

دگر گفت با تاج و نام بلند کرا خوانی از خسروان سودمند

چنین داد پاسخ کزان شهریار که ایمن بود مرد پرهیزکار
وز آواز او بد هراسان بود زمین زیر تختش تن آسان بود^{۳۵}

امنیت از خارج مرزها در صورتی خدشه‌دار می‌گردد که در داخل سرزمین، مشکل یا خلأیی یافت شود یا سلطنت، بی‌شاه بماند و یا شهریار به بیداد گراید. به عبارت دیگر، ناامنی در داخل، کشور را از جانب دشمنان خارجی، ناامن می‌گرداند.

انوشیروان از بزرگمهر پرسید:

بدو گفت کسری که آبادشهر کدامست و مازو چه داریم بهر
چنین داد پاسخ که آباد جای زد داد جهاندار باشد به پای

و در نهایت در اثر عمران و آبادگری هم دولت و هم مردم ذینفع هستند.

جهان را چو آباد داری بداد بود تخت آباد و دهر از تو شاد

ب) آبادانی و آبادگری

پی‌آمد دیگر داد، آبادانی است. شهریار از تمام نیروی خود در جهت آبادکردن گیتی استفاده می‌کند؛ چرا که آبادانی جهان، سبب پسروی اهریمن و تاریکی، و افزایش حوزهٔ اهورامزدا می‌گردد و این، رخ نمی‌دهد مگر در سایهٔ داد شهریار نیک. شهریار، در راه آبادانی از بخشش گنج، دریغ نمی‌کند. سیم و زر به ارزانیان یا همان کشاورزان و صاحبان صنایع داده تا زمین را آباد کنند. اقتدار شاه از راه برقراری عدل و داد، افزایش می‌یابد.

بهر سو فرستاد پس موبدان بی آزار و بیدار دل بخردان
که تا هر سوی شهرها ساختند بدین نیز گنجی پرداختند
بدان تا کسی را که بی‌خانه بود نبودش نوا بخت بیگانه بود
همان تا فراوان شود زبردست خورش ساخت با جایگاه نشست^{۳۶}

مشاهده مناظر ویرانی ده یا شهر و ملاحظهٔ زمین‌های بی‌صاحب و بلااستفاده، برای شاه، سنگین بود و او را دچار غم و اندوه و ترس می‌کرد. گفتیم آبادانی و عمران، از داد منتج می‌شود. شهریار می‌داند که ویرانی، یعنی بیداد، و بیداد، یعنی از دست دادن فرهٔ ایزدی. پس، عمران و آبادگری، مؤلفه‌ای مهم است که باید به آن توجه گردد.



انوشیروان، خراج را از زمین‌هایی که به آنها آفت رسیده بود، برداشت و به بی‌مایگان،
وسایل و ابزار کار داد تا زمینشان را آباد گردانند.
زمینی را که آن را خداوند نیست
بمرد و ورا خویش و پیوند نیست
نباید که آن بوم ویران بود
که در سایه شاه ایران بود
که بدگو برین کار تنگ آورد
که چونین بهانه بچنگ آورد
ز گنج آنچه باید مدارید باز
که کردست یزدان مرا بی‌نیاز
چو ویران بود بوم در بر من
نتابد در و سایه فر من
کسی را که باشد برین مایه کار
اگر گیرد این کار دشوار خوار
کنم زنده بردار جایی که هست
اگر سرفرازست و گر زیر دست^{۳۷}

انوشیروان، ظلم کنندگان به زیر دست و سبک شمرندگان فرمان وی را به کیفر سخت
می‌رساند. یکی از مهم‌ترین علت، آن این است که کار عمران به تأخیر نیفتد. در صورت
بروز ظلم، رعیت از کار و معاش باز می‌مانند و آبادانی صورت نمی‌گیرد.

بیداد

بعد از ترسیم چرخه عدالت، به نظر می‌رسد بهتر است به حکومت بر اساس بیداد نیز
اشاره‌ای گذرا نماییم. با توضیحاتی که در باره داد، ارائه شد، بیداد هم معرفی گردید.
شهریار بد که جایگاهش در توران می‌باشد، اصل و اساس سلطنتش بر بیداد، استوار است؛
زیرا در اثر آلوده شدن به صفات رذیله، در سرزمین تیرگی به سر می‌برد و اما در مورد
شهریاران سرزمین روشنی در اثر سرپیچی از داد، حوادث سهمگینی بر گیتی وارد می‌کنند.
نخست، آن که بیداد، نشانه افول سلطنت می‌باشد.^{۳۸}
اگر به راه داد برنگردد، در واقع، نامه عزل خویش را امضا کرده است، حتماً نابود خواهد
شد و همه از او به بدی یاد می‌کنند.

چنین گفت نوشین روان قباد
که چون شاه را دل بیچد ز داد
کند چرخ منشور اورا سیاه
ستاره نخواند و را نیز شاه
ستم نامه عزل شاهان بود
چو درد دل بیگناهان بود

ستایش نبرد انک بیدار بود بگنج و به تخت مهی شاد بود

گسسته شود در جهان کام اوی نخواند به گیتی کسی نام اوی^{۳۹}

دوم، ویرانی در اثر بی کفایتی و بی لیاقتی شهریار که البته نتیجه بی‌خردی وی می‌باشد. گیتی به سوی تباهی و ویرانی کشیده می‌شود. مردمان، رفاه، آسایش و آرامش نخواهند داشت. همه معادلات به هم می‌خورد و نتیجه اعمال خود را هم در دنیا و هم در آخرت خواهند دید.

چو بیدادگر پادشاهی کند جهان پر ز گرم و تباهی کند

اگر پشه از شاه یابد ستم روانش به دوزخ بماند دژم

جمع بندی

اندیشمندان مسلمان (متقدمین) برای جلوگیری از زوال دولت‌ها، چرخه عدالت را طراحی نموده‌اند. فردوسی نیز، راه‌حلهایی برای بقای دولت ارائه می‌دهد، مهم‌ترین این راه‌حل‌ها، این است که شهریار، دادگری را پیشه خود سازد. در شاهنامه مشاهده نمودیم که داد و دادگری از ویژگی‌های بارز شهریار است. برای تبیین آن، طرح و جست‌وجوی چرخه عدالت در شاهنامه را مناسب دیدیم. این چرخه بیان می‌کند که:

جهان به دولت، وابسته است. دولت، همان شهریار است؛ با فضایل اخلاقی که نام بردیم و دولت به وسیله دستور / قانون اشاء، قوانین را کشف و وضع می‌کند و سلطنت، آن را اجرا می‌نماید. سلطنت یا دستگاه و دیهیم شاهی، به مردانی نیاز دارد که از آن محافظت کنند و سپاهیان، مزدبگیران شهریارند. برای انجام بهتر وظایف باید به لحاظ مالی به آنان توجه کرد که این ثروت از رعیت و خراجی که می‌پردازند، به دست می‌آید. رعیت در زندگی خود به داد شهریار، نیازمند است؛ چرا که «داد»، یکی از صفات ضروری شهریار است که آبادانی، آسایش، رفاه و امنیت را به دنبال دارد. اگر شهریار، دادگر باشد، کشور، آباد و امن خواهد شد؛ در آن صورت، زندگی مردم، رونق خواهد داشت. و آن گاه به دولت خراج می‌پردازند و سپاهیان، تأمین می‌شوند و سلطنت، محافظت و قانون، اجرا می‌گردد و دولت، پایدار می‌ماند و جهان، قوام می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در روزگار بهرام، موبد، پادشاه را از نتایج ستم‌گری و بیداد آگاه کرد و در این باره، مثالی از زبان جغد آورد. هنگامی که پادشاه، آواز جغد را شنید، پرسید آیا گفتار این پرنده را می‌فهمی؟ موبد گفت آری. «جغد نر می‌خواهد با جغد ماده‌ای، جفت شود و جغد ماده، شیربهای خود را بیست ده ویرانه شرط می‌کند و از دیه‌هایی که در عصر بهرام ویران شده است تا در آنها به نوحه‌سرایی و زاری بپردازد و نر، شرط ماده را پذیرفت و به وی گفت اگر فرمانروایی این پادشاه ادامه یابد، هزار ده ویران هم به عنوان تیول به تو خواهم بخشید و چنین شرطی از هر خواسته دیگر آسان‌تر است. پادشاه از خواب غفلت بیدار شد و با موبدان خلوت کرد و مقصود او را در این باره پرسید موبدان گفتند: پادشاه، کشور، ارجمندی نیابد جز به دین و فرمانبری از خدا و عمل کردن به اوامر و نواهی شریعت او و این استوار نشود جز به پادشاهی و پادشاهی، ارجمندی نیابد و مردان نیرو نگیرند جز به مال (زر و سیم) و به مال نتوان راه یافت جز به آبادانی و به آبادانی نتوان رسید جز به داد». (مقدمه ابن خلدون، ص ۵۵۳)
۲. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج اول)، ص ۷۳ - ۷۲.
۳. اشای یکی از مفاهیم پیچیده و کلیدی در اوستاست که از آن به راستی، پاکی، درستی و پارسایی تعبیر شده است فردوسی واژه راستی را پذیرفته و همه جا به کار می‌گیرد. اشای چونان سامان مقدر که بر مبنای آموزه‌های دینی، مناسبات آدمی، دام، کشتزار و جامعه را تنظیم می‌کند. اشای قانون کلی است که همه چیز بر طبق آن سامان می‌یابد. این قاعده بر رابطه خدا و مخلوقات نیز حاکم است راستی شامل تمام صفحات و ویژگی‌های نیک از جمله عدل و داد، دانایی، بردباری، بخشش و ... می‌شود. برای مطالعه ر. ک به محمد عبادیان، اشای در گاهان، ج ۲۷، ص ۲۷۶ و مری بویس، زرتشتیان باورها و آداب زمینی، ترجمه عسگر بهرامی، ص ۳۰.
۴. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، پادشاهی خسرو پرویز، ج ۹، به کوشش سعید حمیدیان (تهران: انتشارات قطره، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳) بیت ۱۹۱۸.



۵. همه پاک در گردن پادشاست که پیدا شود زو همه کژور است
ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بهرام گور، ج ۷، ص ۴۰۸، بیت ۱۸۲۵.
۶. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، ج ۸، پادشاهی انوشیروان، ص ۶۱، ابیات ۱۵۳ - ۱۴۴.
۷. چنین داد پاسخ جهاندار باز که از پهلوانان نیم بی نیاز
۸. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، پادشاهی شیرویه، ج ۹، ص ۲۷۰، بیت ۲۵۹ - ۲۵۴.
۹. هوشنگ، طهمورث به جنگ دیوان رفتند و آنان را شکست دادند. طهمورث، یک تنه دیوان را به بند کشید. به نظر می‌رسد این اختلاط پهلوانی و شاهی، به این دلیل است که در این دوران، جامعه به سمت نوعی سازمان‌یابی ابتدایی حرکت می‌کند و تفکیک بین نقش‌ها به دشواری صورت می‌گیرد.
۱۰. ابوالقاسم فردوسی، پیشین، شاپور ذوالاکتاف، ص ۲۵۵، ابیات ۶۵۰ - ۶۴۹.
۱۱. ابوالقاسم فردوسی، همان، ج ۸، پادشاهی نوشین روان، ص ۲۹۸، بیت ۴۰۳۹.
۱۲. ابوالقاسم فردوسی، همان، ج ۸، ص ۲۹۶، ابیات ۴۱۵۷ - ۴۱۵۳.
۱۳. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی شیرویه، ج ۹، ص ۲۶۹، ابیات ... ۲۴۰.
۱۴. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی اردشیر، ج ۷، ص ۱۸۱، ابیات ۴۵۵ - ۴۵۰.
۱۵. هنرهای ما شاه داند همه که او چون شبان ست و ما چون رمه.
۱۶. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی کسری انوشیروان روان، ج ۸، ص ۶۰، ابیات ۱۳۳ - ۱۲۲.
۱۷. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی اردشیر، ج ۷، ص ۱۸۴، ابیات ۵۰۵ - ۵۰۴.
۱۸. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی بهرام گور، ج ۷، ص ۳۰۵، ابیات ۳۵ - ۳۳.
۱۹. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی خسرو پرویز، ج ۹، ص ۲۸، ابیات ۳۰۴ - ۳۰۳.
۲۰. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی بهرام گور، ج ۷، بیت ۲۰.
۲۱. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی بهرام گور، ج ۷، ص ۳۶۴، ابیات ۱۰۴۰ - ۱۰۳۸.
۲۲. ابوالقاسم فردوسی، همان، پادشاهی کسری انوشیروان روان، ج ۸، ص ۷۱، بیت ۳۲۸.



۲۳. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی بهرام شاپور*، ج ۷، ص ۲۶۲، بیت ۳.
۲۴. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی اردشیر*، ج ۷، ص ۱۸۷، ابیات ۵۶۲ - ۵۵۸.
۲۵. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی انوشیروان*، ج ۸، ص ۲۷۵، ابیات ۳۸۰۹ - ۳۸۰۳.
۲۶. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی اردشیر*، ج ۷، ص ۱۸۷، ابیات ۵۶۸ - ۵۶۶.
۲۷. ملاحسین واعظ کاشفی نیز این نظریه را بیان می‌کند: پس درجه پادشاهی به مرتبه نبوت است؛ چه نبی، واضع شریعت است و پادشاه، حامی آن. از این جا گفته‌اند الملک و الدین توأمان و در این معنی واقع شده است:
- نزد خرد شاهی و پیغمبری چون دو نگین اند و یک انگشتی
گفته آنهاست که آزاده‌اند کاین دو، ز یک اصل و نسب زاده‌اند.
- ملاحسین واعظی کاشفی، *اخلاق محسنی*، بمبئی، مطبعه صفدری، ۱۳۱۱ هـ.ق، ص ۶-۷؛
به نقل از سید جواد طباطبائی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران* (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۵)،
ص ۲۶۳.
۲۸. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی یزدگرد*، ج ۹، ص ۳۵۵، بیت ۵۳۵ - ۵۳۴.
۲۹. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی کیخسرو*، ج ۵، ص ۳۵۲، ابیات ۱۹۹۰ - ۱۹۸۸.
۳۰. همان، ص ۱۸۳، ابیات ۳۰۵ - ۵۰۰.
۳۱. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی انوشیروان*، ج ۸، ص ۶۷، بیت ۲۵۹ - ۲۵۰.
۳۲. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی انوشیروان*، ج ۸، ص ۳۱۲، ابیات ۴۴۳۴ - ۴۴۳۲.
۳۳. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی خسرو پرویز*، ج ۹، ص ۳۱، ابیات ۳۵۳ - ۳۴۸.
۳۴. گر ایمن کنی مردمان را بداد خود ایمن بخشبی و از داد شاد
ج ۸، انوشیروان، ص ۳۱۲، بیت ۴۴۲۰.
۳۵. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی نوشین روان*، ج ۸، ص ۱۲۶، ابیات ۱۲۱۹ - ۱۲۱۷.
۳۶. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی اردشیر*، ج ۷، ص ۱۷۸، ابیات ۴۰۳ - ۴۰۰.
۳۷. ابوالقاسم فردوسی، همان، *انوشیروان*، ج ۸، ص ۶۱ - ۶۰، ابیات ۱۴۰ - ۱۳۴.
۳۸. چو خسرو به بیداد کارد درخت بگردد از او پادشاهی و بخت
۳۹. ابوالقاسم فردوسی، همان، *پادشاهی اشکانیان*، ج ۷، ص ۱۱۵ - ۱۱۴، ابیات ۲۹ به بعد.